



را کناری گذاشتم
و در فاصله‌ای ۲۰
متری مشغول چیدن
پونه شدم.

کمی که چیدم، سرم
را بالا گرفتم و به طرف
دستمال نگاهی کردم. دیدم
سه کلاغ بر سر دستمال نان در
حال جدال هستند. به طرف آن‌ها
دویدم. دو تا از آن‌ها پرواز کردند و کلاغ
سوم دستمال نان را به منقار گرفت و پرواز کرد.
دو کلاغ دیگر روی آسمان از چپ و راست به او
حمله می‌کردند و من به امید اینکه شاید جدال
هوایی آن‌ها که گاهی هم چرخشی بود، سبب شود
که کلاغ دستمال را رها کند، روی زمین در مسیر
آن‌ها می‌دویدم.

ناگهان کلاغ صاحب دستمال نان، در یک حرکت
عمود پرواز، اسیر شیریجه کلاغ چهارمی شد و
دستمال را رها کرد. دستمال نان رقص کنان به طرف
زمین آمد و داخل جویبار افتاد. آب دستمال را به
سرعت می‌برد و من در حاشیه جویبار می‌دویدم.
اما جویبار گود بود و علف‌های هرز کنار جویبار مانع
از رسیدن دست به دستمال می‌شدند. پیچ و خم
رودخانه نیز مزید بر علت بود.

چندین بار خم شدم و کوشیدم که دستمال
را بگیرم، اما نشد. در حاشیه جویبار می‌دویدم و
حرکات دستمال را نگاه می‌کردم.

بالاخره جویبار وارد استخر آب بزرگی شد و
دستمال نان درست در وسط استخر روی آب
می‌چرخید. از گودی استخر خبر نداشتم و دستم
نیز به دستمال نمی‌رسید. در حاشیه استخر ایستاده
بودم و مشغول فکر کردن بودم که چگونه آن را
بگیرم که مرد زارعی با الاغ خود به حاشیه استخر
رسید. از الاغ پیاده شد و سلام و احوال‌پرسی کردیم.
به او خدا قوت گفتم و جریان را برایش توضیح
دادم. گفت کاری ندارد. به آخر استخر رفت و مقدار
خروجی آب را زیاد کرد. دستمال نان را در محل
خروج آب از استخر گرفت و آن را باز کرد. نان خمیر
شده بود، اما پنیر و ماست سالم بود. نان‌های خمیر را
روی سبزه‌ها پهن کرد و گفت قسمت کلاغ‌ها نبوده،
سه‌سهم پرندگان دیگر است. من خود را معرفی کردم
که معلم روستای خیرآباد هستم. ایشان هم گفت
من **حسنعلی** هستم و کارم کشاورزی است.

در حاشیه استخر چند درخت بیدمجنون کهنسال

شیطننت کلاغ و شناسایی چند گیاه خوراکی!

سال ۱۳۳۷، من در روستای «خیرآباد» معلم بودم
و دوستم آقای احمدی در روستای دیگری به نام
«دوغ‌آباد». ما با هم قرار گذاشته بودیم، هفته‌ای یک
مرتبه نشستنی داشته باشیم تا در خصوص روش‌های
تدریس و آموزش نکات اخلاقی، دینی و بهداشتی و
کارهای عملی در روستا با دانش‌آموزان کار کنیم. بدین
منظور و طبق قرار قبلی، یک روز صبح برای رفتن به
روستای دوغ‌آباد کمی پنیر محلی و مقداری ماست
چکیده و با کمی نان محلی در دستمالی گذاشتم و
گره زدم و دوچرخه‌ام را برداشتم و عازم دوغ‌آباد شدم.
چند کیلومتری که رفتم، بین راه به جویباری رسیدم
که آب زلال و روانی داشت و در حاشیه آن گیاهان
بسیار و همچنین گیاه پونه روئیده بود. دستمال نان

علی محمدبخشوده

وجود داشت که انتهای شاخه‌های بلند و پریشان آن‌ها تا سطح آب استخر رسیده بود. انعکاس تصویر درختان بیدمجنون در آب زلال استخر، منظره زیبایی ترسیم کرده بود. من و حسنعلی زیر سایه این درختان مشغول غذا خوردن شدیم. گفتم: «آقای حسنعلی کوکوسیزی شما خیلی خوشمزه است!»

ایشان با دست اشاره‌ای به گستره سرسبز دشت و دمن کرد و گفت: «ببین برادر، شما شهری‌ها سبزیجات را از مغازه می‌خرید، اما بازار خرید سبزیجات ما همین مزارع است و تعدادی گیاهان خودرو. شما فردا بعد از ظهر که مدرسه تعطیل شد، به خانه ما بیایید تا این گیاهان را به شما نشان بدهم. آخرین خانه به طرف کوهستان نه به طرف دشت خانه ماست.

ما این گیاهان خوراکی را سینه به سینه و از تجربه گذشتگان می‌شناسیم و یاد گرفته‌ایم که روزی خود را از دامن طبیعت به دست آوریم.»

فردا بعد از ظهر به خانه حسنعلی رفتیم. با هم به مزارع رفتیم و هشت نوع گیاه خوراکی را چید و به من داد و گفت اگر به دامنه کوهستان هم برویم، انواع دیگری را می‌بینیم. تشکر کردم و به خانه آمدم. گیاهان را به ردیف روی یک پارچه سفید چیدم و به دقت به ریشه، ساقه، برگ‌ها، گل و انواع گل آذین تک لپه بودن یا دو لپه بودن و سایر اختصاصات آن‌ها توجه کردم.

روز بعد خودم به مزرعه رفتیم و همان گیاهان را چیدم. شب که به آن‌ها نگاه می‌کردم، به فکرم رسید که این مهارت را به بچه‌های مدرسه یاد بدهم تا آن‌ها با شناخت این گیاهان خوراکی بتوانند به اقتصاد خانواده خود کمک کنند.

از فردای آن روز دانش‌آموزان کلاس‌های مدرسه را یکی بعد از دیگری به مزارع اطراف روستا که پدران آن‌ها هم در آنجا کار می‌کردند، می‌بردم. بچه‌ها با علاقه زیاد نام گیاهان و خصوصیات آن‌ها را یاد می‌گرفتند.

خود بچه‌ها هم برخی از این گیاهان را با نام محلی می‌شناختند. مثلاً به گیاه «شنگ» می‌گفتند «ریش‌بزی» و به گیاه دیگری از تیره گندم می‌گفتند «دُم روباهی». مردم محلی دوست دارند گیاهان را با توجه به شکل یک جانور نام‌گذاری کنند. مثلاً به گیاه «گل ماهور»، چون برگ‌های آن شبیه گوش خرگوش است، «خرگوشک» می‌گویند.

گیاهانی که در روستا حسنعلی کشاورز به من نشان داد، عبارت بودند از:

سبزی آشک: این گیاه رویش جهانی دارد و در روستا بیشتر در آش رشته، کوکو و بورانی از آن استفاده می‌کنند.

خرفه: برگ‌های گوشتی این گیاه را اغلب به صورت بورانی و یا با کشک و پیاز داغ استفاده می‌کنند که بسیار خوشمزه است. خرفه دارای فسفر، آب و املاح و ویتامین‌هاست.

سلمه تره: سطح برگ‌های این گیاه سبز و زیر برگ نقره رنگ است. برگ را که لمس می‌کنیم، تر به نظر می‌رسد و خنک است. این گیاه مثل اسفناج و از همین خانواده است. دارای آهن، ویتامین C و انواع دیگری از ویتامین‌هاست. این گیاه رویش جهانی دارد.

بومادران: این گیاه هم خوراکی و هم دارویی است. میکروب‌کش و ضد عفونی کننده است. کمی از آن در آش رشته، آن را خوشمزه و مطبوع می‌کند. همچنین از عصاره این گیاه در کارخانه‌ها استفاده زیادی از نظر خوراکی و صنعتی می‌کنند.

پنیرک: این گیاه میوه گردی دارد و در روستا آن را به نام «نان» کلاغ می‌شناسند. در روستا بیشتر در آش، کوکو و بورانی از آن استفاده می‌کنند.

پنجه کلاغی یا پاغازک: از این گیاه بیشتر در پلو استفاده می‌کنند و با جمع دیگر گیاهان در کوکو. حسنعلی می‌گفت بیشتر خوشمزگی کوکو به خاطر پنجه کلاغی است.

سیریش: این گیاه ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر بلندی دارد و خوراکی است. زمانی که گل کرد، ریشه آن مصرف صنعتی پیدا می‌کند و غالباً در چسباندن اشیاء، در کفاشی‌ها و غیره مصرف دارد.

پیچک صحرايي: ساقه آن بر سطح زمین می‌خزند و گل‌هایش قیفی شکل‌اند. با گیاهان دیگر استفاده غذایی دارد.

در روستا که بودم، در سال ۱۳۳۸ در کنکور دانشگاه تهران شرکت کردم و قبول شدم.

در دانشگاه تهران استادان گیاه‌شناسی ما، شادروان دکتر علی زرگری و شادروان دکتر ناصر مفتاح بودند که گیاهان را هم با نام لاتین و هم خواص دارویی آن‌ها در پنج رشته گیاهان خوراکی، دارویی، زینتی، سمی و صنعتی به ما معرفی می‌کردند. اکنون ۵۷ سال از آن زمان می‌گذرد در این مدت من با هزاران گونه گیاهی دیگر آشنا شده‌ام. به خاطر این همه نعمت‌های ارزشمند هر لحظه باید شاکر درگاه با عظمت الهی باشیم و از یاد او غافل نشویم.

